



ORIGINAL RESEARCH PAPER

Reviewing the Rule of “Requiring Doing the Work by the Ruler”

Seyed Ghafour Elahian¹, Mohammad Ali Kheirollahi^{2*},  Ali Faghihi³

Received:

03 Nov 2021

Revised:

26 Nov 2021

Accepted:

06 Dec 2021

Available Online:

01 Jan 2022

Keywords:

Ruler,
Refuse,
Requirement,
Jurisprudential
Rule.

Abstract

Background and Aim: This rule is one of the famous rules of jurisprudence that has been imposed in order to ensure the interests of society and prevent the chaos and instability of society and to organize the social and cultural conditions of the people.

Materials and Methods: This article is a descriptive-analytical one.

Ethical Considerations All ethical considerations in writing this article have been observed.

Findings: The implication of this rule is that whenever a person refuses to exercise the rights of others or performs his duties, the judge may force the committed to do so, but if a committed compulsion is not possible, the judge may do so as a committed deputy. Therefore, if the debtor refuses to pay his debts, the creditor may demand the obligation of the ruler to pay the debt, in which case the judge will force the debt to pay the debt to prevent the inadmissibility of the debt. The sources of this jurisprudential rule are: Quran, hadiths, Reason, consensus, proportionality of judgment and subject matter, public interests and other jurisprudential rules such as *La Zarar*.

Conclusion: This rule is very important in the system of people's life and social relations, and its absence destroys the social order in the field of transactions and rulings of worship and social.

1 PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran.

2* Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran.

(Corresponding Author) Email: Dr.Kheirollahi@Hotmail.com Phone: +989111125032

3 Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Babol Branch, Islamic Azad University, Babol, Iran.

Please Cite This Article As: Elahian, SGH; Kheirollahi, MA & Faghihi, A (2022). “Reviewing the Rule of “Requiring Doing the Work by the Ruler”. *Interdisciplinary Legal Research*, 2(4): 41-53.



This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0)

مقاله پژوهشی

(صفحات ۴۱-۵۳)

بررسی مدارک قاعده ولایت حاکم بر ممتنع

سید غفور الهیان^۱، محمدعلی خیرالهی^{۲*}، علی فقیهی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: Dr.Kheirollahi@Hotmail.com

۳. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲ ویرایش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۵ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵ انتشار: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱

چکیده

زمینه و هدف: ولایت حاکم بر ممتنع یکی از قواعد فقهی معروف است که در راستای تأمین مصلحت جامعه و جلوگیری از هرج و مرج و بی‌ثباتی اجتماع و سر و سامان بخشیدن به اوضاع اجتماعی و فرهنگی مردم وضع گردیده است.

مواد و روش‌ها: این پژوهش یک مقاله توصیفی تحلیلی است.

ملاحظات اخلاقی: ملاحظات اخلاقی در نگارش این پژوهش رعایت شده است.

یافته‌ها: مضمون این قاعده عبارت است از اینکه هرگاه کسی از ادای حقوق دیگران و یا از انجام وظایفش خودداری کند اگر ذی‌حق، امرش را نزد حاکم ببرد، حاکم ممتنع را به انجام آن عمل مجبور خواهد کرد؛ اما اگر اجبار ممتنع متعذر باشد یا اینکه این اجبار مؤثر نیفتد، حاکم از باب ولایتی که دارد به قائم مقامی از ممتنع آن کار را انجام خواهد داد. لذا اگر مدیون از ادای دین خود، خودداری کند، دائن می‌تواند اجبار مدیون به ادای دین را از حاکم طلب کند که در این صورت حاکم برای جلوگیری از ورود ضرر ناروا به دائن، مدیون را به ادای دین اجبار خواهد کرد. مدارک این قاعده فقهی عبارت است از: کتاب، روایات، بنای عقلا، اجماع، تناسب حکم و موضوع، مصلحت عامه و قواعد فقهی دیگری مانند لاضرر.

نتیجه‌گیری: این قاعده اهمیت بسیار بالایی در نظام زندگی و روابط اجتماعی مردم دارد و فقدان آن نظم اجتماعی در حوزه معاملات و احکام عبادی و اجتماعی را از بین می‌برد.

کلمات کلیدی: حاکم، ممتنع، الزام، قاعده فقهی.

مقدمه

۱- بیان موضوع

یکی از قواعد فقهی که در فقه و حقوق به عنوان دلیل مورد استناد قرار می‌گیرد قاعده «اختیارت یا ولایت حاکم بر ممتنع» است. به این معنی که، کسانی که مانع رسیدن افراد به حق قانونی خویش می‌شوند و یا از ادای حقوق دیگران و انجام تکالیف خویش امتناع می‌ورزند، در صورت تقاضای ذی‌حق، حاکم می‌تواند ممتنعین را مجبور به کنارگذاری تخلف و مانع تراشی نماید و در صورتی که اجبارسودی نبخشید و یا ممکن نباشد، خود حاکم با استناد به این قاعده از طرف نامبرده عمل خواهد کرد.

۲- سابقه قاعده

قدیمی‌ترین کتاب فقهی که در آن به این قاعده استناد شده، کتاب المقنعه شیخ مفید در قرن چهارم هجری می‌باشد. شیخ مفید در بحث احتکار در استناد به این قاعده می‌گوید «اگر محتکر، از فروش اجناس برای بالا رفتن قیمت آنان، امتناع کند، حاکم محتکر را به فروش اجناس اجبار کند تا اینکه اجناس را از انبار اخراج و در انبار مسلمین به فروش برساند.» همچنین در بحث طلاق زن (در صورتی که مرد از ادای حقوق واجبه زن خودداری کند) و در بحث دیات به این قاعده استناد کرده‌اند اما هیچ فقیهی پیرامون آن به عنوان قاعده مستقل فقهی بحث نکرده است.

۳- روش تحقیق: روش تحقیق مقاله حاضر، توصیفی تحلیلی است.

بحث و نظر

۱- اهمیت قاعده

۱-۱- جلوگیری از هرج و مرج

مهم‌ترین هدف از وضع و پایه گذاری این قاعده، جلوگیری از هرج و مرج و بی‌نظمی در جامعه است. برای مثال اگر

خریدار کالایی را بخرد و مبیع را قبض کند، اما از تأدیه ثمن به بایع خودداری کند، حال در این صورت اگر مرجعی نباشد که این حق بایع را از مشتری بگیرد، از این پس دیگر هیچ معامله‌ای امنیت نخواهد داشت و هیچ کسی برای تأمین نیازهای اولیه خود جرأت به انجام معامله نخواهد کرد و اگر خود بایع هم بخواهد مستقیماً حقش را از مشتری بگیرد، این هم با دشواری‌هایی همراه خواهد بود. از قبیل اینکه شاید بایع قادر نباشد مستقیماً ثمن را از مشتری اخذ کند و یا اگر قادر به این کار باشد، باز این خود راه حل کاملی نیست، چون باعث می‌شود هر کس به بهانه گرفتن حقش، در اموال مردم دست‌اندازی کند. بنابراین برای جلوگیری از هرج و مرج وجود حاکمی که بر ممتنع اعمال ولایت کند ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۲- جلوگیری از ظلم و ضرر

یکی دیگر از فوائد این قاعده، جلوگیری از ظلم و ستم ناروایی است که بر اثر امتناع ممتنع از ادای حقوق دیگران و یا انجام وظایفش بر دیگران بار می‌شود. برای مثال اگر فردی از دیگری مبلغی را وام بگیرد و در سررسید مدت ادای دین خود خودداری کند، مطمئناً به دائن ضرر وارد خواهد شد. بنابراین حاکم با اجبارکردن مدیون به ادای دین این ضرر را جبران خواهد کرد.

۱-۳- رساندن حق به صاحب حق

از موارد دیگر کاربرد این قاعده، رساندن حق به ذی‌حق است؛ یعنی یکی از وظایف حاکم شرع رساندن حق به صاحبش است. برای مثال اگر زوج از دادن نفقه زوجه خودداری کند و زوجه امرش را نزد حاکم مطرح کند، حاکم با اجبار مرد به ادای نفقه زوجه، او را به حق مسلم و قانونی خود می‌رساند و اگر مرد تحت هیچ شرایطی حاضر به پرداخت نفقه نباشد و اصلاً قادر به انجام این کار نباشد در این صورت حاکم او را طلاق خواهد داد.

۱-۴- مصلحت عامه

را دائر بین حفظ منافع رسول الله و حفظ منافع خودش دید، باید منافع رسول الله را مقدم بدارد.» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۰۸/۱۶)

آیت الله مکارم شیرازی می‌گوید: «قرآن در این آیه اولویت پیامبر (ص) نسبت به مسلمانان را به طور مطلق ذکر کرده است و مفهومی این است که در کلیه اختیاراتی که انسان نسبت به خویشان دارد، پیامبر از خود او نیز اولی است. گرچه برخی از مفسرین آنان را به مسأله تدبیر امور اجتماعی و یا اولویت در مسأله قضاوت یا اطاعت از فرمان تفسیر کرده‌اند اما در واقع دلیلی بر انحصار یکی از موارد نداریم. لذا باید گفت پیامبر (ص) هم در مسائل اجتماعی و هم در مسائل فردی و خصوصی و هم در مسائل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت از هر انسانی نسبت به خودش اولی‌تر است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۶: ۲۰۱/۱۷)

صاحب تفسیر التبیان، معتقد است «معنای اولویت پیامبر در تدبیر است یعنی اینکه پیامبر در تدبیر نسبت به آنان، از خودشان مستحق‌تر است.» (طبری، بی‌تا: ۳۱۷/۸)

۲-۱-۲- آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»

دومین آیه‌ای که در این راستا مورد استناد قرار گرفته است آیه ۵۵ سوره مائده می‌باشد که می‌فرماید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتَمِمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ». جز این نیست که سرپرست شما خدا و فرستاده او است و کسانی که ایمان آورده‌اند. آن‌هایی که نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوع زکات می‌دهند.

طبرسی می‌گوید «واژه ولی مفید این است که ولی کسی است اولی نسبت به تدبیر امور آنان و بر آنان اطاعتش واجب است.» (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲۱۱/۲).

در مورد تفسیر این آیه روایتی در کافی وارد شده مبنی بر اینکه ولیکم یعنی کسی که سزاوارتر و مستحق‌تر است نسبت به شما در امورات و انفسان و امواتان. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۸۷/۱)

صاحب جواهر در استناد به این آیه می‌گوید «اگر عامل در اثناء عمل فرار کند، مساقات باطل نمی‌شود و مالک نمی‌تواند به مجرد

مصلحت عامه یکی دیگر از اهداف پایه گذاری این قاعده است. برای مثال اگر محترک از فروش اجناس خودداری کند حاکم او را اجبار به فروش کالاهای احتکار شده می‌کند. این اجبار صرفاً به خاطر مصلحت جامعه است. چنانچه صاحب جواهر احتکار محترک بر بیع را به خاطر مصلحت عامه می‌داند. (نجفی، بی‌تا: ۴۵۸/۲۲)

۲- مدارک قاعده

در مورد دلائل و مدارک این قاعده گفته شده که «اکثر فقهایی بزرگوار برای استناد به این قاعده نیازی به استدلال و ارائه دلیل ندیده و به عنوان اصلی مسلم و خدشه‌ناپذیر به این قاعده نگریسته‌اند. سرّ چنین برداشتی، وضوح حکم و پشتوانه عقلی آن بوده و یا اینکه ادله ولایت فقیه را کافی و بی‌نیاز کننده از این جهت می‌دانسته‌اند.» (محقق داماد، ۱۳۷۶: ۲۰۳/۳) مؤید مطلب اخیر (کافی بودن ادله ولایت فقیه برای استناد به این قاعده) این است که عده‌ای از فقهاء در مواردی ولایت حاکم بر ممتنع را نتیجه ولایت عام مجتهد می‌دانند و آن را از شؤون فقیه جامع‌الشرایط می‌شمارند که می‌تواند بر ممتنع اعمال ولایت کند. (خمینی، ۱۳۷۹: ۵۲۲/۵؛ مراغه‌ای، ۱۴۱۸: ۵۷۰/۲)

بنابراین ادله این قاعده طبق آنچه گفته شد به دو قسمت تقسیم می‌شود: نخست، ادله عام، که همان ادله ولایت فقیه می‌باشند. و دوم ادله خاص، یعنی یکسری ادله‌ای که به طور جداگانه می‌تواند به عنوان این قاعده مورد بحث قرار گیرد و آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم همان ادله خاص می‌باشد.

۲-۱- آیات

۲-۱-۱- آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»

خداوند در آیه ۶ سوره احزاب می‌فرماید که پیامبر (ص) نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. علامه طباطبایی می‌گوید «معنای اولی بودن رسول خدا این است که آن جناب سزاوارتر نسبت به مؤمنین است. یعنی هر فرد مسلمان هر جا امر

و دارایی نداشته باشد چیزی بر آن نیست.^۱» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۱۱/۲۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۹۱۰/۱۶؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۵/۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۶/۶)

وجه استدلال به این روایت اینگونه است که امیر المؤمنین (ع) به شریح می‌فرماید مواظب اهل معک و مطل باش. (اهل معک و مطل کسانی‌اند که در پرداخت دیون مردم با وجود امکان پرداخت و قدرت مالی سهل انگاری می‌کنند) و بر کار آنان نظارت کن و حقوق طلبکاران را با فروش املاک و اموال ایشان بستان. پیدا است فروش مستقیم اموال توسط حاکم (که در اینجا شریح به قضاوت گمارده شده بود) در فرضی است که مدیون از ادای دیون خود امتناع ورزد و به مسامحه و سهل انگاری خود مبنی بر ادای دین ادامه دهد و گرنه اگر مدیون دینش را ادا کند، وجهی برای دخالت حاکم به واسطه فروش اموالش باقی نمی‌ماند.

۲-۲-۲- روایت حذیفه بن منصور

این روایت در باب احتکار است که از امام صادق (ع) روایت شده است که امام فرمود «در زمان رسول الله (ص) گندم نایاب شد مسلمانان به نزد پیامبر رفتند عرض کردند یا رسول الله گندم نایاب شده است و چیزی از آن یافت نمی‌شود مگر نزد فلانی، پس او را امر به فروش کن. پیامبر تسبیح خدا کرد و به آن مرد فرمود ای فلان، مسلمانان می‌گویند که گندم نایاب شده جز آن که مقداری از آن نزد شما باقی مانده، پس آن را از انبار بیرون ببار و آن را هر طور که می‌خواهی بفروش اما آن را احتکار نکن.^۲» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۲۹/۱۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۳۹۰/۱۷؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۴/۵)

آن، مسابقات را فسخ کند بلکه امرش نزد حاکم مطرح می‌شود و حاکم عامل را طلب می‌کند و او را اجبار بر انجام عمل می‌کند چون او ولی ممتنع است و دلیل این امر (ولایت حاکم بر ممتنع) آیه انما ولیکم الله ورسوله... می‌باشد.» (نجفی، بی‌تا: ۸۰/۲۷)

به این نظر صاحب جواهر اشکال شده مبنی بر اینکه آیه‌ای که مورد استدلال واقع گردیده است فقط بر ولایت رسول و امام دلالت دارد و لا غیر و استدلال آن برای ولایت حاکم نیازمند دلیل است که آن هم مفقود است. بلکه تنها دلیل ولایت حاکم بر ممتنع مقبوله عمر بن حنظله است که حاکم را قاضی قرار می‌دهد. البته ناگفته نماند اشکال مذکور در فرضی است که حاکم، غیر پیامبر و امام باشد و گرنه اگر منظور از حاکم، امام یا پیامبر باشد، به تصریح خود ایشان این آیه می‌تواند دلیلی بر این قاعده باشد.

۲-۲-۲- روایات

یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین دلائل این قاعده، روایاتی هستند که در این مقام وارد شده‌اند اینک به تعدادی از آنان اشاره می‌شود.

۲-۲-۱- روایت سلمه بن کهیل

این روایت در باب دین وارد شده است که ایشان گفت از علی (ع) شنیدم که خطاب به شریح قاضی فرمودند «مواظب کسانی که دیون خود را پرداخت نمی‌کنند و امروز و فردا می‌کنند و طلبکار را سر می‌دوانند باش و همچنین حقوق مردم را از افرادی که توان پرداخت دیون را دارند بگیر. همان کسانی که اموال مردم را به سوی حکام می‌فرستند. پس حقوق مردم را از آنان بگیر اما اگر امتناع کردند زمین‌ها و دارایی آن‌ها را بفروش و حق طلبکار را استیفاء کن چون من از رسول الله شنیدم که فرمود اگر یک مسلمانی موسر باشد و با این حال از پرداخت دیونش خودداری ورزد و یا در ادای آن تأخیر کند، این ظلمی است در حق مسلمان دیگر، اما اگر مال

^۱ - أَنْظُرْ إِلَى أَهْلِ الْمَعَكِ وَالْمَطَلِ؛ وَدَفَعَ حَقُّوقَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمُقَدَّرَةِ وَالْيَسَارِ مِمَّنْ يُدَلِّي بِهِ أَمْوَالُ النَّاسِ إِلَى الْحُكَّامِ فَخَذَّ لِلنَّاسِ بِحَقَّقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعَ فِيهَا الْعَقَارَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ مَطَلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَالٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ.

^۲ - نَفَذَ الطَّعَامَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَنَاءَ الْمُسْلِمُونَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ نَفَذَ الطَّعَامَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا عِنْدَ فُلَانٍ فَمَرَهُ بِبَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَآتَيْنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا فُلَانُ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ ذَكَرُوا أَنَّ الطَّعَامَ قَدْ نَفَذَ إِلَّا شَيْءٌ عِنْدَكَ فَأَخْرِجْهُ وَ بَعْهُ كَيْفَ شِئْتَ وَ لَا تَحْبِسْهُ.

وجه استدلال به این روایت اینگونه است که در این روایت، به طور مستقیم و صریح به مرحله امتناع اشاره‌ای نشده اما این را می‌توان به طور ضمنی از مراجعه مسلمانان به پیامبر و تقاضای صدور دستور فروش طعام دریافت کرد چون اگر محتکر (حبس کننده طعام) از عرضه طعام و فروش آن امتناع نمی‌کرد، لزومی نداشت که مسلمانان به پیامبر مراجعه کنند و امر آن را نزد حضرت علی مطرح کنند بلکه خودشان می‌توانستند مستقیماً طعام مورد نیاز را از او دریافت کنند. حال که به پیامبر مراجعه کرده‌اند نشان از استنکاف متحکر از عرضه و فروش طعام است. همچنین می‌توان این امتناع را از خود کلمه احتکار فهمید چون احتکار یعنی ذخیره کردن طعام برای بالا رفتن قیمت و گران‌تر فروختن آن، که این مساوی است با امتناع از عرضه و فروش کالا.

لازم به ذکر است که صرف درخواست پیامبر از آن شخص برای عرضه و فروش طعام، اعمال ولایتی نخواهد بود بلکه نوعی امر به معروف است. بنابراین اعمال ولایتی که ما در پی آن هستیم زمانی محقق می‌شود که محتکر بعد از درخواست پیامبر، از فروش طعام خودداری کند و پیامبر به عنوان حاکم جامعه اسلامی از اهرمی که به نام ولایت در اختیار دارد او را مجبور به فروش طعام می‌کند. چنان که نظر مراجعه کنندگان هم بر این بوده است.

۲-۳-۲- روایت لیث بن بُختری

این روایت در باب نفقه است که از امام باقر(ع) نقل شده است که امام فرمود «کسی که در نزد او همسری باشد اما به او لباسی ندهد که بدنش را بپوشاند و یا به او طعامی نخوراند که او را حفظ کند امام می‌تواند بین آن‌ها جدائی بیفکند.^۱» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۹/۲۱)

وجه استدلال به این روایت اینگونه است که خودداری مرد از انفاق زن، که در روایت به آن استدلال شده، چه از روی عجز

و ناتوانی مرد از انفاق زن باشد و چه از روی امتناع او از پرداخت نفقه زن، ظهور در این دارد که مرد از طلاق زن خودداری می‌کند چون اگر مرد از طلاق زن خودداری نمی‌کرد نیازی نبود حاکم بین آن دو جدایی افکند، بلکه مرد می‌توانست با مراجعه به دادگاه زن را طلاق دهد. حال که حاکم زن را طلاق می‌دهد بیانگر این است که مرد از طلاق زن خودداری می‌کند که عبارت «كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْرِقَ بَيْنَهُمَا» دقیقاً اشاره به این مطلب دارد. بنابراین امام به واسطه طلاق زن بر ممتنع که مرد است، اعمال ولایت خواهد کرد.

۲-۴-۲- روایت عمار بن موسی ساباطی

این روایت از امام صادق (ع) است که در باب دین وارد شده که امام فرمود: «امام علی (ع) فرد مدیونی را که از ادای دیون خود کوتاهی می‌کرد و طلبکاران را سرگردان و معطل می‌ساخت حبس می‌کرد و سپس به او فرمان می‌داد که مالش را بین طلبکاران به نسبت سهامشان تقسیم کند. پس اگر آن فرد امتناع می‌کرد خود آن حضرت آن مال را می‌فروخت و سپس بین طلبکاران تقسیم می‌کرد.^۲» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰۲/۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۷۹۳/۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۱۷/۱۸)

فراز آخر این حدیث صراحتاً به مضمون این قاعده اشاره دارد به خاطر اینکه می‌فرماید اگر فرد از ادای دیون خود کوتاهی نماید حاکم او را حبس، و امر به فروش اموال و پرداخت دیون می‌کند که در این صورت اگر مدیون بر امتناع خود اصرار ورزید خود حاکم متولی فروش اموال او می‌شود و آن را نسبت به سهام طلبکاران بینشان تقسیم می‌کند و این همان چیزی است که این قاعده در صدد بیان آن هست.

۲-۵-۲- روایت سمره بن جندب

^۲ - كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَحْبِسُ الرَّجُلَ إِذَا لَتَوَى عَلَى غُرْمَائِهِ ثُمَّ يَأْمُرُ فَيَقْسِمُ لَهُ بَيْنَهُم بِالْحَصَصِ فَإِنْ أَبَى بَاعَهُ فَيَقْسِمُ يَعْنِي مَا لَهُ.

^۱ - مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْسُهَا مَا يُؤَارِي عَوْرَتَهَا وَ يُطْعِمَهَا مَا يَقِيمُ صُلْبَهَا كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُفْرِقَ بَيْنَهُمَا.

پیامبر یک حکم سیاسی و تأدیبی است و در تعلیل این حکم سیاسی می‌فرماید لا ضرر و لا ضرار.

۲-۶- روایتی از باب حج

از امام صادق (ع) نقل شده که امام فرمود «اگر مردم حج را ترک کردند حاکم باید آن‌ها را مجبور به انجام آن و یا ماندن در مکه کند. و همچنین است اگر زیارت قبر پیامبر (ص) را ترک کنند. اما اگر مالی برای حج نداشته باشند، حاکم آن را از بیت المال تأمین می‌کند.»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۷۲/۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۵۸/۱۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۷۶/۱۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۴۴۲/۵؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۴۲۰/۲) در وجه استدلال به این روایت، برای قاعده مزبور، تردیدی وجود ندارد. چون این روایت صراحتاً به مضمون این قاعده اشاره دارد.

۲-۳- اجماع

سومین دلیل بر این قاعده، اجماع می‌باشد. ادعای اجماع یا عدم خلاف در ارتباط با این قاعده، به دو صورت است. گاهی ادعای اجماع بر نفس عنوان این قاعده شده است (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۳۳۹/۲) یعنی اجماع به عنوان یکی از ادله اثبات این قاعده بر شمرده شده است و گاهی هم بر مصادیق و صغرای این قاعده ادعای اجماع شده که در مجموع به خود قاعده بر می‌گردد. به طور مثال صاحب جواهر می‌گوید «اگر یکی از شرکاء با وجود عدم ضرر و عدم احتیاج به رد، از قسمت خودداری کند در صورت درخواست شریک، ممتنع به قسمت مجبور می‌شود که در آن خلافی نمی‌بینیم بلکه بر آن ادعای اجماع شده است.» (نجفی، بی‌تا: ۳۰۹/۲۶؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۲۹/۵) شیخ جواد تبریزی در مقام اشکال به این دلیل می‌گوید «این اجماع قابل اعتنا نیست چون مدرکی است حداقل مدرک آن قاعده ایصال الحق الی مستحقه است. بلکه دلیل اصلی این قاعده بناء عقلاء است چون هر یک از شرکاء

در زمان پیغمبر نقل شده است که امام فرمود «سمره بن جندب درخت خرمایی در باغ یکی از انصار داشت. سمره هر وقت که می‌خواست به درخت خرما سرکشی کند بدون اجازه این کار را می‌کرد. مرد انصاری نزد پیامبر (ص) رفت و عرض کرد یا رسول الله سمره بدون اجازه من وارد باغم می‌شود. پس به او امر کن که هرگاه خواست وارد شود اجازه بگیرد که اهلم آماده شود. پیامبر (ص) شخصی را به سوی سمره فرستاد و او را احضار کرد و سپس به او فرمود یا سمره مرد انصاری از تو ناراحت است و می‌گوید بدون اذن، وارد باغ او می‌شوی. هرگاه خواستی وارد باغ شوی اجازه بگیر. سمره نپذیرفت و سپس به او فرمود در مقابل این درخت، درختی در بهشت برای تو خواهد بود، باز هم قبول نکرد. فرمود سه درخت در مقابل این درخت برای تو خواهد بود، اما سمره همچنان بر امتناع خود اصرار می‌ورزید. پیامبر (ص) به سمره فرمود تو مرد مضر هستی. در این هنگام پیامبر (ص) به مرد انصاری فرمود برو درخت خرما را از ریشه بکن و به سوی او پرتاب کن.»^۱ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۹/۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۰۶۸/۱۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۲۸/۲۵)

وجه استدلال به این روایت اینگونه است که پیامبر (ص) به عنوان حاکم جامعه اسلامی دستور کنندن درخت خرما را صادر کرد چون پیامبر علاوه بر منصب رسالت و نبوت دارای منصب قضاوت و حکومت هم هست. دستور پیامبر مبنی بر کنندن درخت خرما یک حکم مولوی و سلطانی است نه یک حکم الهی شرعی، چون در این روایت، مقام، مقام، شکایت رعیت به سلطان است نه سؤال از حکم. بنابراین امر

^۱ - كَانَ لِسُمْرَةَ بْنِ جَنْدَبٍ نَخْلَةٌ فِي حَائِطِ بَنِي قُلَانٍ إِذَا جَاءَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الرَّجُلِ يَكْرَهُهُ قَالَ فَذَهَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَشَكَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سُمْرَةَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بِغَيْرِ إِذْنِي فَلَوْ أُرْسِلَتْ إِلَيْهِ فَأَمَرْتَهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ حَتَّى تَأْخُذَ أَهْلِي جِذْرَهَا مِنْهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَدَعَاهُ فَقَالَ يَا سُمْرَةُ مَا شَأْنُ فُلَانٍ يَشْكُوكَ وَيَقُولُ يَدْخُلُ بِغَيْرِ إِذْنِي فَتَرَى مِنْ أَهْلِهِ مَا يَكْرَهُ ذَلِكَ يَا سُمْرَةُ اسْتَأْذِنَ إِذَا أَنْتَ دَخَلْتَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَسْرُكُ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَذَقٌ فِي الْجَنَّةِ يَنْخَلِيتُكَ قَالَ لَا قَالَ لَكَ ثَلَاثَةٌ قَالَ لَا قَالَ مَا أَرَاكَ يَا سُمْرَةُ إِلَّا مُضَارًّا أَذْهَبَ يَا فُلَانُ فَأَقْطَعَهَا وَأَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ.

^۲ - لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَعَلَى الْمُقَامِ عِنْدَهُ وَلَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ (ص) لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَعَلَى الْمُقَامِ عِنْدَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.

حق افراز مال خودش را دارد اگر چه به واسطه اجبار، در صورتی که ضرری برای سایر شرکاء نداشته باشد». (تبریزی، بی‌تا: ۳۸۲)

۲-۴- بنای عقلاء

به نظر می‌رسد اصلی‌ترین دلیل قاعده مزبور، بناء عقلا است. عقلائی عالم قطع نظر از ملیت و مذهب و آداب و رسوم اجتماعی و زبان و نژاد خاصی که دارند وجوه مشترکی بینشان دیده می‌شود. که یکی از آن موارد این است که در مقام احقاق حق، قدرت حاکم را مرجع دادخواهی خود قرار می‌دهند و برای فیصله دادن به نزاع‌های موجود بینشان به حاکمیت قوای صالحه تن در می‌دهند. البته چاره‌ای جز این نیست چون از طرفی در هر جامعه‌ای کم نیستند افرادی که هنجار شکنی می‌کنند و باعث تضییع حقوق دیگران می‌شوند و از طرفی دیگر هم منطبق حقوقی و عقل سلیم ایجاب می‌کند که این احقاق حقوق و اجرای عدالت اجتماعی در عین حفظ نظم و امنیت صورت گیرد. به طوری که از یک طرف با کسانی که از احترام به حقوق دیگران و ادای وظیفه و تکلیف خود - که در صورت عدم انجام آن، باعث تضییع حقوق دیگران می‌شود - امتناع می‌کنند برخوردی قاطع شود و از طرفی هیچ صاحب حقی نتواند مستقلاً و به صرف اعمال زور و بدون توسل به مراجع ذی صلاح اقدام به استیفاء حق خود نماید. چون اگر افراد برای احقاق حق خود، شخصاً و مباشرتاً اقدام به اجبار ممتنع نمایند، قطعاً جامعه در این راستا با مشکلاتی رو به رو خواهد شد. چنانکه آیت الله بجنوردی در این راستا می‌گوید: «اگر راهن، از اداء دین، به واسطه فروش رهن یا مال دیگر امتناع کند، مرتهن می‌تواند به واسطه فروش رهن، دینش را از ثمن رهن بردارد. البته این در فرضی است که حاکم در دسترس نباشد و یا اینکه حاکم قادر به این کار نباشد وگرنه اگر حاکم در دسترس باشد و قادر به این کار باشد، واجب است مرتهن به حاکم رجوع کند تا حاکم او را الزام کند که رهن را بفروشد و یا اذن به فروش آن توسط مرتهن یا شخص ثالثی بدهد چون عدم

مراجعه به حاکم و فروختن رهن توسط خود مرتهن چه بسا مستلزم عسر و حرج و هرج و مرج شود». (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۵۱/۶)

۲-۵- قاعده وجوب ایصال الحق الی مستحقه

یکی دیگر از دلایل این قاعده، قاعده فقهی دیگری به نام قاعده وجوب ایصال الحق الی مستحقه است. به این معنا که ستاندن حق مظلوم از ظالم و رساندن حق به ذی حق یک واجب شرعی است و بلکه از مهم‌ترین امور حسبیه است که شارع مقدس راضی به ترک آن نیست و تعطیلی آن باعث ناخشنودی شارع می‌شود. بنابراین هرکس که این وظیفه ایصال الحق به او واگذار شود بر انجام آن ولایت دارد مثل کسی که مالی را پیدا می‌کند که در رساندن آن به صاحبش ولایت دارد. (سبزواری، ۱۴۱۳: ۳۳۸/۲۳)

این قاعده نزد فقها به عنوان قاعده و اصل مسلم پذیرفته شده و از پشتوانه بسیار محکمی هم برخوردار است به طوری که می‌توان برای اثبات چیزی حتی اگر آن چیز قاعده فقهی دیگر باشد به آن استناد کرد و لذا از سوی فقها به عنوان دلیل این قاعده یا موارد دیگر مورد استدلال قرار گرفته است. به طور مثال محقق اردبیلی می‌گوید «اگر لقطه‌ای پیدا شود و یک سال از تعریف آن بگذرد، تعریفش ساقط نمی‌شود» و در شرح عبارت محقق اردبیلی گفته شده عدم اسقاط تعریف به خاطر رساندن حق به صاحبش هست. همچنین عده‌ای دیگر قائل‌اند «یکی از دلائل جواز قضاوت غیر معصوم به واسطه عملش قاعده وجوب ایصال الحق الی مستحقه می‌باشد». (خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۵/۶)

صاحب جواهر جاری شدن این قاعده را منوط به دو قید کرده است: نخست، تمکن، یعنی اینکه قاعده وجوب ایصال الحق الی مستحقه در صورتی قابل استناد است و می‌تواند به عنوان دلیل، مورد استفاده قرار گیرد که حاکم متمکن از رساندن حق به صاحبش باشد. به عبارت دیگر زمانی حاکم می‌تواند با استناد به این قاعده بر ممتنع اعمال ولایت کند که توانایی

مال خود را در ذمه مدیون نگه دارد چون مردم مسلط بر نفس خودشان هستند. بنابراین اگر مالک به غیر حق و بدون دلیل از قبول دین امتناع کرد اعتبار رضا از او ساقط می‌شود به خاطر حدیث لاضرر، چون مورد روایت سمره هم از این قبیل است. به خاطر این که سمره امتناع کرد از بیع درخت و هم از طلب اجازه برای ورود به خانه انصاری.» (انصاری، ۱۴۱۱: ۶/۲۱۶)

۲-۷- تناسب بین حکم و موضوع

یکی دیگر از دلایلی که بر این قاعده اقامه شده، قاعده تناسب بین حکم و موضوع می‌باشد. به این معنی که باید بین موضوع و حکم آن تناسب و رابطه وجود داشته باشد. به عبارتی دیگر، هر حکم موضوع خاص خود را می‌طلبد و اختصاص به آن دارد. آیت الله خوئی این قاعده را به عنوان دلیل ولایت حاکم بر ممتنع مورد استناد قرار داده، و قائل است می‌توان با استناد به آن، این ولایت را برای حاکم ثابت کرد. (خوئی، ۱۳۶۸: ۷/۵۱۲)

در بیان وجه مناسبت می‌توان گفت حاکم با توجه به وظایفی که دارد مثل جلوگیری از تضییع حقوق افراد احقاق حقوق مستحقین و به طور کلی برقراری نظم و امنیت در جامعه و سرپرستی امور عباد می‌تواند بر ممتنع که در صدد تضییع حقوق دیگران و وارد کردن ضرر و زیان به دیگری است اعمال ولایت کند. به عبارت دیگر می‌شود گفت شاید وجه مناسبت از این جهت باشد که اجبار ممتنع بر انجام تکالیفش، نوعی اعمال ولایت بر او محسوب می‌شود و از طرفی هم این اعمال ولایت برای کسی غیر از حاکم جایز نیست چون طبق اصل عدم ولایت کسی نمی‌تواند بر دیگری اعمال ولایت کند. بنابراین اعمال ولایت بر دیگران نیاز به دلیل دارد که این دلیل وجود ندارد اما این ولایت برای حاکم به واسطه دلیل ثابت شده است.

۲-۸- مصلحت عامه

صاحب جواهر می‌گوید «محتکر بر بیع مجبور می‌شود. عده‌ای هم بر آن ادعا اجماع کرده‌اند و اشکالی در آن نیست. احتمال دارد

رساندن حق به ذی حق را داشته باشد در غیر این صورت نمی‌تواند به استناد این قاعده بر ممتنع اعمال ولایت کند. و دوم، عدم ضرر، یعنی اینکه رساندن حق به صاحبش باعث ورود ضرر و زیان به دیگری نباشد. به طور مثال، اگر شریک از قسمت امتناع کند و این امتناع از قسمت هم به خاطر ضرری باشد که متوجه او می‌شود حاکم نمی‌تواند با استناد به این قاعده، ممتنع را مجبور به قسمت کند. چون این قسمت باعث ضرر و زیان به شریک می‌شود.

گفته شده که «قاعده وجوب ایصال الحق الی مستحقه به قاعده لا ضرر بر می‌گردد و استقلال ندارد. چون: اولاً باید در آن ضرر شخصی لحاظ شود یعنی اینکه قاعده ایصال الحق الی مستحقه زمانی ضمانت اجرایی دارد که باعث ورود ضرر و زیان به دیگری نباشد. ثانیاً باعث ضرر، اقدام صاحب حق نباشد. چون اگر به وجود آورنده ضرر، خود صاحب حق باشد در این صورت برای اجرای قاعده ایصال الحق الی مستحقه منعی وجود ندارد در حالی که قاعده لا ضرر بر این مضمون دلالت دارد. بنابراین این قاعده ایصال الحق الی مستحقه بیانگر چیزی است که قاعده لا ضرر در صدد بیان آن است.» (خوانساری، ۱۴۰۵: ۶/۶۲)

۲-۶- قاعده لا ضرر و لاضرار

این قاعده بر گرفته از حدیث پیامبر گرامی اسلام است که در داستان سمره بن جندب فرمود «لا ضرر و لا ضرار» یعنی هیچ ضرر و ضراری در اسلام نیست. (کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۲۹۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵/۴۲۸؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۷/۱۴۷) البته در روایات دیگر از ایشان هم به این عبارت اشاره شده، اما این روایت مشهورترین آنان می‌باشد.

این قاعده هم در مواردی چند از سوی فقها به عنوان دلیل قاعده مورد نظر مطرح و مورد استناد قرار گرفته است. (حلی، ۱۴۱۵: ۲۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۱: ۴/۹۷؛ صدر، بی‌تا: ۳۰۳) به طور مثال شیخ انصاری در مکاسب می‌گوید «اگر ثمن، بلکه هر دینی حال باشد و یا اینکه حال شود بر مالک واجب است که دین را قبول کند هنگام دفع مال به سوی آن، چون اگر امتناع کند این باعث ظلم و ضرر در حق مدیون است و مالک این حق را ندارد که

که اجبار محتکر به خاطر مصلحت عامه و سیاست آن در بیشتر زمان‌ها و مکان‌ها از تحت این قاعده خارج شود و بتوان با آن محتکر را بر بیع مجبور کرد.» (نجفی، بی‌تا: ۴۸۵/۲۲)

به نظر می‌رسد این دلیل صاحب جواهر دلیل متقن و محکمی برای ولایت حاکم بر ممتنع باشد به خاطر اینکه اصلاً سنگ بنای این قاعده و فلسفه اصلی آن برای مصلحت جامعه می‌باشد. به عبارت دیگر وجود حاکم برای انجام چنین اموری است. همچنان که خود صاحب جواهر در بحث ظهار در این باره می‌گوید «اگر زن در صورت ظهار صبر کند بحثی نیست اما اگر صبر نکرد و امرش را نزد حاکم مطرح کرد، حاکم مرد را به احد الامرین (رجوع یا طلاق) مجبور می‌کند چون اصلاً حاکم آماده است برای انجام چنین اموری.» (نجفی، بی‌تا: ۱۶۴/۳۳)

نتیجه‌گیری

حاکم جامعه اسلامی می‌تواند با استناد به این قاعده و با استفاده از این حق قانونی خود مانع تضییع حقوق افراد جامعه شود و جلوی هرج و مرج و بی‌ثباتی در جامعه را بگیرد و نظم امنیت را به جامعه برگرداند.

ملاحظات اخلاقی: ملاحظات اخلاقی در نگارش این پژوهش رعایت شده است.

تعارض منافع: در این مقاله هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

سهم نویسندگان: نویسندگان مقاله به‌صورت برابر در نگارش این تحقیق سهیم بوده و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسؤول صورت گرفته است.

تشکر و قدردانی: از کلیه کسانی که در تهیه این مقاله ما را یاری رساندند، تشکر می‌نماییم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی سامان یافته است.

منابع و مأخذ

- انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۱). *المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات*. تحقیق محمدجوادرحمتی و سیداحمد حسینی، جلد ششم، قم: منشورات دارالذخائر.
- بجنوردی، میرزاحسن (۱۴۱۹). *القواعد الفقهیه*. تحقیق مهدی مهریزی و محمدحسین درایتی، جلد اول، قم: نشر هادی.
- تبریزی، جواد (بی تا). *اسس القضاء و الشهاده*. قم: بی نا.
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه*. تحقیق گروه پژوهش موسسه آل بیت، جلد بیست و هفتم، قم: موسسه آل بیت.
- حلی، شیخ حسن (۱۴۱۵). *بحوث فقهیه*. تقریر: سید علی بحر العلوم. چاپ چهارم، بی جا: موسسه المنار.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۹). *کتاب البیع*. جلد پنجم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵). *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*. تحقیق علی اکبری غفاری، جلد ششم، چاپ دوم، قم: موسسه اسماعیلیان.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۸). *مصباح الفقاهه فی المعاملات*. تقریر محمد علی توحیدی، جلد هفتم، بی جا: انتشارات وجدانی.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳). *مذهب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*. تحقیق موسسه المنار، جلد بیست و سوم، چاپ چهارم، قم: مکتب آیت الله سبزواری.
- شیخ صدوق، علی بن بابویه (۱۴۱۳). *من لا یحضره الفقیه*. جلد سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شیخ طوسی، محمد (۱۴۰۷). *الخلاف*. تحقیق علی خراسانی، جواد شهرستانی، مهدی طه نجف و دیگران، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- شیخ طوسی، محمد (۱۴۰۷). *تهذیب الاحکام*. جلد ششم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- صدر، سید محمد (بی تا). *قاعده لاضرر و لاضرار*. تقریر سید کمال حیدری، بی جا: بی نا.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. ترجمه سید محمد باقر موسوی، جلد دوم و شانزدهم، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۹). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. جلد دوم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- طبرسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸). *حاشیه المکاسب*. تصحیح عباس محمدآل سیبغ قطیفی، جلد دوم، سوم، چهارم و پنجم، چاپ اول، قم: بی نا.
- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۰۶). *الوافی*. تحقیق ضیاءالدین حسینی اصفهانی، جلد شانزدهم، اصفهان: مکتبه الامام الامیرالمومنین (ع).
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. جلد اول، چاپ چهارم، طهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۶). *قواعد فقه (بخش قضایی)*. جلد سوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.

- مراغه‌ای، میر عبدالفتاح (۱۴۱۸). *العناوین*. جلد دوم، قم: موسسه نشر اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۶). *تفسیر نمونه*. جلد هفدهم، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱). *فقه الامام الصادق (ع)*. چاپ سوم، قم: موسسه انصاریان.
- نجفی، محمد حسن (بی‌تا). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. تحقیق شیخ عباس قوچانی، جلد بیست و دوم، چاپ هفتم، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

References

- Ansari, M (1411). *Al-Makaseb*. Vol 6, Qom: Dar Al-Zakhaer. (Arabic)
- Bojnordi, MH (1419). *Ghavaed Al-Fegghi*. Vol 1, Qom: Hadi Publishing. (Arabic)
- Feiz Kashani, M (1406). *Al-Vafi*. Research of Zia-ud-Din Hosseini Isfahani, Vol 16, Isfahan: Amir al-Mu'minin Publishing. (Arabic)
- Gharavi Esfahani, MH (1418). *Sharh Makaseb*. Edited by Abbas Mohammad Al-Sabbagh Qatifi, Vol 2, 1st ed. Qom: N.P. (Arabic)
- Helli, H (1415). *Bohous Fegghi*. 4th ed. N.P: Al-Mamar Institute. (Arabic)
- Hor Ameli, M (1409). *Tafsil Vasaal Al-shia*. Vol 27, Qom: Ale Beit Publishing. (Arabic)
- Khansari, SA (1405). *Jame Al-Madarek*. Research of Ali Akbari Ghaffari, Vol 6, 2nd ed. Qom: Ismailian Institute. (Arabic)
- Khoei, SAQ (1368). *Mesbah Al-Feghahat*. Vol 7, N.P: Wajdani Publications. (Arabic)
- Khomeini, R (1379). *Al-Beiy*. Vol 5, Tehran: Imam Khomeini Publishing. (Arabic)
- Koleini, M (1407). *Al-Kafi*. Vol 1, F4th ed. Tehran: Islamic Library. (Arabic)
- Makarem Shirazi, N (1366). *Tafsir Nemouneh*. Vol 17, Tehran: Islamic Library. (Persian)
- Maraghei, MAF (1418). *Al-Anavin*. Vol 2, Qom: Islamic Publishing Institute. (Arabic)
- Mohaghegh Damad, SM (1376). *Rules of Jurisprudence (Judicial Section)*. Vol 3, 2nd ed. Tehran: Samat Publications. (Persian)
- Mughniyeh, MJ (1421). *Fiqh of Imam Sadiq (AS)*. 3rd ed. Qom: Ansarian Institute. (Arabic)
- Najafi, MH (N.D). *Javaher Al-Kalam*. Research of Sheikh Abbas Quchani, Vol 22, 7th ed. Beirut: Dar Al-Ahya. (Arabic)
- Sabzwari, SAA (1413). *Mohazzab Al-Ahkam*. Research of Al-Manar Institute, Vol 23, 4th ed. Qom: Ayatollah Sabzevari School. (Arabic)
- Sadr, SM (N.D). *La Zarar*. N.P. (Arabic)
- Sheikh Saduq, A (1413). *Man La Yahzor*. Vol 3, Qom: Islamic Publications Office. (Arabic)
- Sheikh Tusi, M (1407). *Al-Khalaf*. Research by Ali Khorasani, Javad Shahrestani, Mehdi Taha Najaf and others, Qom: Islamic Publishing Office. (Arabic)
- Sheikh Tusi, M (1407). *Tahdhib Al-Ahkam*. Vol 6, 4th ed. Tehran: Islamic Library. (Arabic)
- Tabarsi, F (1379). *Majma Al-Bayan*. Vol 2, Beirut: Dar Al-Ahya. (Arabic)
- Tabarsi, M (N.D). *Tebyan*. Beirut: Dar Al-Ahya. (Arabic)
- Tabatabai, SMH (1363). *Al-Mizan*. Translated by Seyyed Mohammad Baqer Mousavi, Vol 2 and 16, 5th ed. Qom: Islamic Publications Office. (Persian)
- Tabrizi, J (N.D). *Osas Al-Qaza*. Qom: N.P. (Arabic)